

حقوق زن در افغانستان دوره امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹)

لیلا فاضلی کیا^۱

چکیده

دنیای مدرن با دنیای ماقبل خود تفاوت های چشمگیری داشت. همه تجربه مدرن به یکباره جهان اسلام را متوجه خود ساخت. فقه که همواره برای هر مطلبی به سرعت می توانست، مشابهی در گذشته بیابد پژوهش حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی و به صورت کتابخانه ای صورت گرفته به بررسی وضعیت زنان افغانستان و آموزش آنان در اوایل قرن بیستم می پردازد. و نشان می دهد که اصلاح طلبان دینی دوره امان الله افغان (۱۹۱۹-۱۹۲۹م) چگونه علی رغم تلاش برای تطبیق تغییرات به ویژه در نهاد پرده و آموزش زنان، با دین اسلام در عمل ناکام بودند.

واژگان کلیدی: اصلاح طلبی دینی، افغانستان، امان الله افغان



توسعه و ترقی در جوامع دارای هنجارهای بسیاری است اما بدون شک ارتقا جایگاه زنان یکی از مهم ترین این هنجارهاست. پس از آن که مسلمانان با جهان مدرن آشنا شدند تلاش‌ها برای کسب موقعیت غرب را آغاز نمودند دین و عرف این جوامع تقلید یکسره از غرب را معاند عرف و اعتقاد خود می دانست و مقاومت علیه تغییر نیرومند بود راه حل ترقی خواهان اصلاح عقیده و به تبعیت آن عرف بود.

وضعیت زنان در افغانستان همچنان در قرن بیست و یک وضعیتی اسف بار است و موقعیت آنان با وجود گروه‌های متعدد بنیاد گرا همچنان در معرض تهدید است. لذا بررسی وضعیت زن در این کشور امری لازم است. مقاله حاضر از تلاش‌های اصلاح طلبان دینی دوران حکومت امان الله ۱۹۱۹-۱۹۲۹ م گزارش می دهد و سعی دارد نشان دهد که ترقی خواهان مسلمان برای ارتقا جامعه خود در عرصه حقوق زن چه اقداماتی داشته اند و چگونه عرف سنتی - مذهبی در اوایل قرن بیستم میلادی آنان را مغلوب داشته است.

پژوهش حاضر در سه بخش ضمن بررسی چپستی اصلاح طلبی دینی نگاهی کلی به نظرات و کارهای حکومت در مورد زنان دارد. امر آموزش زنان در مدارس که بحث برانگیزترین مساله آن زمان همچون روزگار تسلط طالبان بود به طور مبسوط تری عنوان می شود در انتها از تکفیر پادشاه وقت به علت آموزش زنان پرداخته است.

اصلاح طلبی دینی

دنیای مدرن با دنیای ماقبل خود تفاوت‌های چشمگیری داشت. همه تجربه مدرن به یکباره جهان اسلام را متوجه خود ساخت. فقه که همواره برای هر مطلبی به سرعت می توانست، مشابهی در گذشته بیابد، (اگر چه جهان سنتی و ماقبل مدرن یک دست نبوده، اما با اغماض، می توان آن را همچون کلیتی تثبیت شده و تبدیل به عرف و عادت به حساب آورد.) به چالشی کشیده شد که تا هم اکنون ادامه دارد.

شاید کلان ترین پرسش از تمام فقهای مسلمان این باشد که حکم فقهی مدرنیسم چیست؟ آیا حلال و روا است و واجب است مسلمانان آن را اخذ کنند؟! یا خیر حرام است و واکنش علیه آن اشکالی ندارد؟ یا در بهترین حالت خوب است و اشکال ندارد؟ یا شاید مکروه و احتیاط از آن بهتر است؟ یا اصلاً مباح است؟

این پرسش چنان کلی است که پاسخ‌های تفکیکی و پرسش‌های ریزتر می طلبد. چرا که مدرنیسم همچون آیینی باید و نبایدهای خود را دارد و بهتر آن است که در حیطة‌های مختلف نظرات فقهی دانسته شود. فقه، علم حقوق اسلامی است و می بایست تکلیف مسلمانان با این

ارمغان فرنگی را روشن می کرد. این مسائل و مسائلی از این دست با عنوان "مستحدثات" (قادری، ۱۳۸۸:ص ۲۱۰) در این علم حضور یافتند. بدین ترتیب، فقه به جایگاه سوال کشیده شد. میان مسلمانان، در برخورد با مدرنیسم، رویکردهای متفاوتی بروز یافت. عده ای یکسره راه عناد و قهر با دنیای ناشناخته مدرن را برگزیدند و عده ای با پذیرش مدرنیته در تاریخ با عناوینی چون غرب زده معرفی می شوند. گرایش سومی نیز شکل گرفت که نه اسلام را کنار نهاد و نه غرب را. او هم دنیای مدرن را دوست داشت و خواستار آن بود و هم گمان می کرد، اسلام هیچ تعارضی با مدرنیته ندارد. آن ها بر سر راه کسب تمدن غرب با موانعی به نام سنت و مسدود بودن اجتهاد برخورد کردند. این گروه که در تاریخ اسلام به نام اصلاح طلبان دینی معروفند، معتقد بودند که در سنت پیرایه های بسیاری وجود دارد که اصلاح آن ها نیز لازم است. در همین راستا برخی به نقد سیره روی آوردند و تعدادی دیگر خواستار گشوده شدن باب اجتهاد و مطالعه مجدد متون دینی شدند.

هشام شرابی در تعریف اصلاح طلبی دینی چنین می گوید:

در میان سنت گرایی محافظه کار و نوگرایی پیشرو عرصه ای میانی وجود داشت که شایسته است آن را موضع اصلاح طلبی نامید. غالباً به اصلاح طلبی با عنوان نوگرایی اسلامی اشاره شده است. اما اصلاح طلبی در مفهوم خاص و درجه محدودی نوگرا بود. اصلاح طلبی در اصل به سنت مقید بود؛ هدف نخستین آن حفظ اسلام و ساختارهای نهادی تقویت کننده آن بود. اصلاح طلبی به عنوان یک جنبش احیاگر در واقع همان محافظه کاری روشنفکری بود که از موقعیت و نیازهای آگاهی معقول تری داشت. موضع اصلاح طلبی به سبب آن که در اصول بنیادی و نتایج نهایی معقول تر بود، این توان را داشت که موثر از سنت گرایی محافظه کار با عناصر دنیاگرا و غرب گرای نوسازی اجتماعی مخالفت کند، اما در عین حال تا حدودی در را به روی دگرگونی باز کرد. (شرابی، ۱۳۶۸:ص ۱۳)

اصلاح طلبان که بیشتر از خود فقها هم بودند یا در میان فقها طرفدارانی داشتند از هم کسوتان خود درخواست می کردند که از تقلید از گذشتگان دست بردارند و از تفکراتی که به نام اسلام است ولی در واقع اسلامی نیست کناره بگیرند.

« مردمان مسیحی قوی تر شدند زیرا کلیسا در داخل دیوارهای امپراتوری روم به بلوغ رسیده و فضایل و اعتقادات مشرکین را در خود آمیخت؛ مسلمانان ضعیف شدند زیرا که حقیقت اسلام به وسیله امواج پی در پی تحریف به تباهی گرایید. مسیحیان قوی هستند زیرا به واقع مسیحی نیستند، مسلمانان ضعیف اند زیرا به واقع مسلمان نیستند. برای این که بتوان «واقعاً مسلمان» شد، لازم است اسلام را از افزوده های غیرعقلانی رسوم و تاثیر بیگانه رهنانیده تا کشف مجدد اسلام اصیل و خالص دست یافت که اصلاح طلبان آن را کاملاً سازگار با علم و تمدن صنعتی تلقی می

کنند در پرتو این امر، دشمن اسلام و جامعه جدید مجموعه ای از نگرش ها تقدیرگرایی، تقلید و انفعالی بودن است که به وسیله تصوف وارد اسلام سلف (بزرگان) گردید.» (ترنر، ۱۳۹۰: ص ۲۵۰)

سیدجمال الدین اسدآبادی معتقد بود که می بایست دست از تقلید از نیاکان خود بردارند. (بلک، ۱۳۸۵: ص ۴۸۸) آنچه اصلاح طلبان می خواستند، بازنگری منابع دینی و تفسیر مجدد آن ها در راستای دین بود. آنان همواره به این مساله انتقاد داشتند که آنچه امروزه به نام دین در جامعه حضور دارد، در واقع مسائلی است که به مرور رنگ دین به خود گرفته اند و اکنون باید تلاش کرد که این مسائل را از حیطه دین شناسایی و اخراج نمود. و اگر چنین شود دیگر اقدام آن ها تقلیدی کورکورانه نخواهد بود.

گشودن باب اجتهاد و نقد به سیره از محورهای سخنان اصلاح طلبان است. این ها خواستار تدوین مجدد فقه هستند. اصلاح طلبان می گفتند از صدر اسلام تا روی کار آمدن عباسیان، جز قرآن هیچ نوشته اسلامی دیگری موجود نبوده است که این خود نقدی به سیره و وثاقت آن است. مذاهب فقهی از اواسط قرن یک تا چهارم هجری ایجاد شده اند که خود نشان می دهد که فقها تلاش داشته اند تا پاسخگوی ضرورت های جامعه مدرن در حال رشد خود باشند. علاوه بر این، قرآن نیز که تنها مکتوب صدر اسلام است، در کلیت خود به رابطه انسان با خدا و جهان می پردازد و مباحث را به طور کلی مطرح می کند. اقبال لاهوری می گوید: "ادعای نسل جدید مسلمانان پیرو آزادی گری به این که می خواهند اصول حقوقی اساسی اسلام را در پرتو تجربه خود و اوضاع جدید زندگی از نو تفسیر کنند به عقیده من، ادعای کاملاً بر حقی است. تعلیم قرآن به این که زندگی فرآیند آفرینش تدریجی است، بالضرورة مستلزم آن است که هر نسل به راهنمایی و نه در زیر قید و بند کارهای گذشتگان، مجاز باشد که مسائل و دشواری های مخصوص به خود را حل کند." (اقبال لاهوری، ۱۳۹۰: ص ۱۷۶)

به این ترتیب، اقبال، مخالف اتمام مذاهب فقهی است. وی همچنین در نقد بر سنت تاکید می کند که پیامبر به آداب و رسومی که مردم عربستان، یعنی جایی که در میانشان به پیامبری مبعوث شده، به آن پای بند بوده اند؛ بی توجهی نمی کرده است. بنابراین، ضرورتی ندارد که نسل های بعد، این ملاحظات را در نظر بگیرند یا به اجرا بگذارند. اقبال از روش ابوحنیفه و اصرار او بر استحسان سخن می گوید. تدوین مجموعه های حدیثی در آن زمان به اتمام رسیده بود و ناآشنا نبود. ابوحنیفه همچنان سعی می کرده است اوضاع معاصر خود را مورد نظر قرار بدهد. اقبال با این مقدمات چنین پیشنهاد می دهد که «اگر آزادی گری جدید همچنان صلاح بداند که از استفاده از حدیث دست بردارد کاری جز این نکرده است که یکی از بزرگترین نمایندگان فقه در جهان تسنن پیروی کرده است.» (همان، ص ۱۸۰)

مبارزه میان اصلاح طلبان و علمای سنتی در جوامع اسلامی باقی ماند آن‌ها هر دو از منابع یکسان اسلامی بهره می‌بردند اما هر کدام نظری و گاه نقد و ردی دارند. در این میان ممکن است اصلاح طلبان در جایگاه تکفیر شدگان و بدعت گزاران معرفی شوند و با این عمل از دین خارج و مرتد به شمار آیند.

ورود مدرنیته به کشورهای اسلامی در قالبی همچون اصلاح طلبی دینی صورت گرفته است. این گروه بیش از هر امری مدرنیته را را با آیات و احادیث وفق دادند و به مبانی آن نپرداختند. چنان که در این تحقیق نشان داده می‌شود متفکرین و در راس آن‌ها پادشاه افغانستان از این جریان و شیوه‌های جدلی آن برای انجام اصلاحات کمک می‌گیرند که در جای خود به آن پرداخته می‌شود.

نام امان الله باید در فهرست اصلاح طلبان مسلمان قرار بگیرد. وی معتقد بود که اسلام و مدرنیسم تضادی با یکدیگر ندارند. تنها جهل و نادانی علما و تعبیر غلط متون دینی، باعث شده است که آن چه مصایب اسلام می‌توان نامید، شکل بگیرد. وی در الازهر مصر از علما خواست تا برای حل اختلافات مذهبی میان مسلمانان تدبیری بیندیشند. (داوودی ناصری، ۱۳۷۹: ص ۱۸۱) بنابراین، او و خانواده طرزی با همراهی بسیاری دیگر، سعی کردند تا با یک چشم غرب را نظاره کنند و با چشم دیگر در متون اسلامی، شاهدهی برای سخنان خود بیابند. آنان منکر اسلام نبودند و هر چه از دنیای مدرن به جامعه خود آوردند، با آیات و احادیث تطبیق می‌دادند.

زنان

تلاش برای برابری زن و مرد از دوره حکومت امان الله آغاز شد. اصلاح طلبان سعی داشتند با استناد به آیات و احادیث، این برابری را به اثبات برسانند. در روزنامه‌ها به مبارزه با خرافات موجود، پیرامون زنان پرداختند (نوید، ۱۳۸۸: ص ۱۷۶) تا بتوانند چهره‌ای از زن ارائه بدهند که هم در اجتماع حضور دارد و هم صاحب خانواده و اخلاق است. (ارشاد النسوان، سال اول، شماره ۱۹) هدف از برابری زن و مرد، تنها یک ایجاد عقیده و تعالی فکری نبود. بلکه طرفداران حقوق زن، خواهان فعالیت او به عنوان یک نیروی انسانی در جامعه بودند. اینان استدلال می‌کردند که بیکار ماندن زنان، همچون از کار انداختن نیمی از بدن یک انسان است که او را در انجام امور با مشکلات فراوان روبه رو می‌کند (نوید، همان، ص ۱۵۷)

اقدامات عملی پیرامون حقوق زنان، موارد متعددی را دربر می‌گرفت که با سیستم حجاب در تقابل بود. نخست، بیرون آمدن زن از خانه و شاغل شدن وی مطرح شد و از تحصیل او حمایت کردند. امان الله، برایشان مدرسه ساخت. پس از آن، طبق قانون، تمام افراد تبعه افغانستان را با هم برابر اعلام کردند. (قانون اساسی ماده هشتم) این قانون به جنسیت تصریح نمی‌کرد و یک قانون مترقی

به حساب می آمد. این در افغانستان پیش از بسیاری از کشورهای غربی، حق رای به زن اعطا شد (پوپلزایی، ۱۳۶۴: ص ۱۲۱).

شاه سعی کرد تا قانونی برای منع ازدواج دختران خردسال به تصویب برساند که بعد از ۱۹۲۴ م. مجبور شد آن را تا سال پایانی حکومتش لغو کند و فقط در نکاح نامه هایی که داشتن آن اجباری شده بود، رضایت دختر شرط خواندن خطبه عقد، ذکر گردید. عقدنامه می بایست، برای داشتن اعتبار به امضای ملا و کلانتر و مامورین دولتی می رسید. در منع تعدد زوجات، دولت نتوانست مردان را به تک همسری وادار سازد. اما دست کم، تعدد زوجات را با استناد به قرآن به چهار زن محدود نمود. دولت به امر مهریه نیز پرداخت و برای زنان، متناسب با قومیتشان، سقف مهریه را تعیین نمود. زنان خاندان شاهی با پانصد روپیه، بیشترین میزان مهریه را می توانستند مطالبه کنند. (نظامنامه نکاح) علی رغم مساوات در قانون اساسی، در زمان عقد، داشتن سرپرست برای زنان لازم بود. این سخن بدان معنی است که خود حکومت هم زن را به طور کامل مستقل و توانا تصور نمی کرد.

یکی از جنجال برانگیز ترین اقدامات در زمینه فمینیسم، کشف حجاب بود. از سال ۱۳۰۵ شمسی و در مراسم ازدواج خواهر امان الله، میهمانی برگزار شد که در آن زن و مرد، آن هم بدون روبند و حجاب سنتی، در یک جا و بر سر یک میز شام حاضر شدند. "مهدی فرخ" سفیر وقت ایران در کابل پیرامون این میهمانی به دربار ایران گزارش می کند که مردان دست ملکه ثریا را بوسیده اند. با این حال این مجلس چندان مورد تبلیغ قرار نگرفت. (بهرامی و صدری، ۱۳۷۵: ص ۱) اما اوج تغییر پوشش زنان در سفر اروپایی شاه و خانواده اش خودنمایی کرد. عکس هایی از ملکه ثریا در میان مردم پخش شد که نشان می داد، ملکه نیمه برهنه است و به هیچ وجه از آنچه حدود اسلامی است، در لباس او اثری یافت نمی شد (طنین، ۱۳۸۴: ص ۵۲).

شاه و خانواده اش در مسیر بازگشت خود، در ایران توقف کردند. رضا شاه از ملکه افغانستان خواست تا به عقاید مردم ایران احترام گذاشته و حجاب خود را رعایت کند. علمای ایران هم جداگانه به پوشش او اعتراض کردند. (اعتراض نسبت به تلگراف ارسالی هیئت علمیه اصفهان به رضا شاه در رابطه با حجاب همراهان پادشاه افغانستان، ۱۳۰۷: شناسه سند ۲۹۰/۴۹۵)

از نظر امان الله، تغییر پوشش به معنی بی حجابی و بی اعتنائی به شرع نبود. شاه در لویه جرگه عنوان کرد، منظورش از تغییر پوشش زنان، برداشتن برقع و روبند می باشد و رعایت حدود اسلامی، اجباری است. (پوپلزایی، همان، ص ۳۸۱) "احسان الله خان"، فرزند ملکه ثریا هم بعدها مدعی شد که عکس های نیمه برهنه مادرش، جعلی و توطئه انگلیس برای بی دین نشان دادن امان الله و خانواده اش بوده است تا قصد او را وارونه جلوه دهند.

شاه و ملکه ثریا استدلال می کردند، اگر برقع و روبند اجباری است چرا زنان کوچ نشین در طول تاریخ به آن مجبور نشده اند و علما به آنان اعتراضی نکرده اند. همچنین این که آیات مربوط به حجاب در قرآن، تنها به صورت اخلاقی و نه دستوری آمده اند. (فرهنگ، ۱۳۷۴: ص ۵۱۳)

مامورین بلدیة موظف شدند، حجاب سنتی زنان را، ولو به اجبار از سر آنان بردارند. زنان یا می بایست لباس جدید می پوشیدند و یا چادر های مکتبی که راحتی آن نسبت به برقع، عیان بود. کار کشف حجاب در پاییز سال ۱۳۰۷ شمسی شروع شد. (غبار، ۱۳۷۴: ص ۸۱۲) اما مخالفت طیف های مختلف از جمله طرفداران خود امان الله را برانگیخت. و شاه این فرمان خود را لغو کرد.

تحصیل زنان

جنبش حقوق زنان یا فمینیسم در دوره ی امانی و در جنبه های مختلف، با حمایت دولت، کار خود را آغاز کرد. ملکه ثریا در اروپا، طی یک سخنرانی گفت که اسلام دین برابری زن و مرد است و از نظر عقیده، با مراجعه به متون اسلامی، می توان این مطلب را دریافت. اما به علت "عدم تعلیم و تربیت زنان اسلامی بیشتر آنان از حقوق حقه شان دور داشته ..."(پوپلزایی، همان، ص ۱۳۰) و همچنین عامل آزادی و تعالی جایگاه زنان در غرب را به آموزش و تعلیم آنان مرتبط می دانست. امری که به گواه تاریخ؛ زنان افغانستان کمتر از آن بهره بردند.

الفستون در سفر نامه خود می نویسد: "زنان طبقات بالا معمولاً از تحصیل برخوردارند اما نوشتن را برای زنان بد می دانند چون ممکن است با دلدادگی ای مکاتبه نماید. (الفستون، ۱۳۷۹: ص ۱۸۳) این سخن نفی برای سواد همه ی زنان نیست. زنانی در تاریخ آموزش این کشور وجود دارند که مکتب دار بوده اند و همانند ملایان مرد، شاگردانی را تربیت می کردند. هرچند که این به معنی توانایی خواندن و نوشتن همه آنان نیست. یکی از زنانی که در تاریخ افغانستان در کسوت معلمی فعالیت داشته است، بی بی زینب دختر حاجی میر خان است که محمود هوتکی تحت تاثیر وی بود. بی بی زینب هم شاعر بود و هم از فقه اطلاع داشت. او آثار مشهور فارسی را مطالعه می کرد. این زن در حرم حسین هوتکی، به زنان و حتی خود حسین هوتکی درس می داد. (حصین، ۱۳۶۷: ص ۳۰)

آموزش سنتی زنان، در صورت برقراری، همانند پسران به امور دینی و تعلیم عقاید ختم می شد. گاهی نیز در مکاتب، به طور مختلط تحت تعلیم قرار می گرفتند. با این وجود، رغبتی به علم آموزی زنان در جامعه آن عصر وجود نداشت.

آموزش مدرن زنان در افغانستان را نخستین بار روزنامه سراج الاخبار و نوشته های محمود طرزی مطرح کرد. وی از سال ۱۹۱۲ م به بحث درباره حقوق زنان و ضرورت آگاهی آنان پرداخت. او به حدیثی از پیامبر استناد می کرد که می گفت "انما النساء شقایقه الرجال" زن ها نیم دیگر مردان هستند و دقیقاً به مثل خود آن ها هستند. (نوید، همان، ص ۱۵۷) طرزی از این حدیث برای برابر

نشان دادن زنان با مردان استفاده می کرد. وی تربیت زنان را حتی ارجح تر از تربیت مردان عنوان کرد؛ چرا که وظیفه زنان را تربیت نسل می دانست.

دانش و علم کار نسوان هرگز نرسد سری به سامان

زن جاهل و مرد و همچنان وی فریاد ز زاده دو نادان

در خانه ی شوهر خردمند زن گشت چو بی خبر ز دوران

این بار نمی رود به منزل این کار نمی رسد به پایان

مرد و زن اگر شدند دانا هر مشکل خانه گردد آسان

گر دختر دور طلایی بشتاب به جانب دبستان

بر حاجت علم و فضل و دانش فرقی نبود ترا ز مردان

این گوشه نشینی است تا کی این پرده گزینی است تا کی (پوپلزایی، همان ، ص ۵۲)

اصلاح طلبان به تاریخ اسلام و زنانی که در صدر اسلام به روایت حدیث می پرداختند و صاحب علم بودند، اشاره می کردند. از جمله ی این زنان عایشه و حفصه و آسیه بنت جابر الله، استاد سیوطی را می توان نام برد. (نوبد، همان، ص ۲۸۰)

شاه در سال ۱۳۰۷ شمسی چنین گفت: "هر شخص عاقلی می داند که ترقی هر ملت بسته به ترقی و دانش نسوان است اگر زن نصف عده یک مملکت را تشکیل می دهد آن ملت از کجا می تواند در میدان زندگی قدم گذاشته و مقابل سیل بنیان کن حوادث ایستادگی نماید. (پوپلزایی، همان، ص ۳۷۴)

نخسین اقدام عملی امان الله در راستای بهبود وضعیت زنان؛ تاسیس مدرسه بود. (ارشاد النسوان، سال اول شماره ۱۹).

باشد ضرور بهر وطن مکتب اناث زیرا ذکور نیم و دگر نیم شد اناث

تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود زیرا که هست مادر نوع بشر اناث

مکتب ز بهر نوع زنان آمده ضرور تعلیم علم فرض بود بهر اناث (تاسیس دیپلماسی

مدرن در افغانستان، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱)

در سال ۱۹۱۹ م. مکتب مستورات و در سال ۱۹۲۱ م. مکتب عصمت (ملالی) افتتاح شدند. (طنین، همان، ص ۳۹) ابتدا این مکاتب در دو محل متفاوت یعنی سرای علیا و قلعه باقر خان قرار داشتند اما از سال ۱۹۲۱ م. آن دو مدرسه در یک مکان یعنی گلستان سرای تجمیع شدند در این فضای جدید هشتصد شاگرد زن را می توانستند مورد تعلیم قرار بدهند. (نوبد، همان ، ص ۲۸۱) ملکه ثریا در نطق افتتاحیه مکتب مستورات که با چهل شاگرد کار خود را آغاز کرد، گفت از این مکاتب، تربیتی در جهت دین و دولت و ملت انتظار می رود» الحمدالله برای ما زنان امروز یک روز

نهایت خوب است ... امید است که اولاد وطن از این مکتب مستفید شده و در راه دین و دولت و ملت خویش حتی الوسع خدمت کنند» (تاسیس دیپلماسی مدرن در افغانستان، همان، ص ۱۲)

در چهارمین سال حکومت امان الله، یعنی سال ۱۳۰۲ شمسی در قانون اساسی، ماده ۶۸ تصریح شد که آموزش ابتدایی برای همه کودکان شش تا دوازده سال، اجباری است. در این قانون به جنسیت کودکان اشاره ای نشد. معلوم می شود که دختران هم در این دسته جای می گرفتند. بنابراین، ساخت مکاتب زنانه هم از وظایف دولت بود.

شاه به مردم توصیه می کرد که به یک اندازه به آموزش فرزندان خود، فارغ از دختر یا پسر بودن آن ها اهمیت بدهند. مانع تحصیل دختران خود نشوند و بدانند که تحصیل زنان و مردان، هر دو واجب دینی است. سوای دانستن احکام دینی، مادران فرهیخته، فرزندان بهتری را تربیت می کنند. گمان نکنید که طلب علم فقط بالای مردان فیض است و بس بلکه دانستن علم و کمال برابر بالای مرد و زن از طرف خدا فرض است و بدین امر خداوندی تمام علما و دانشمندان شما اطلاع دارند پس برابره در تعلیم پسران و دختران خود بکوشید که در آخرت از تعلیم و تربیت اولاد ذکور و اناث خویش مسئول خواهید بود می دانید که احکام و اوامر دینی و مذهبی بالای زن و مرد یکسان فرض است همچنانکه مردان را لازم است که از احکام نماز وضو و روزه و زکات و حج و غیره ارکان دینی باخبر باشند همچنان بر زنان نیز واجب است علاوه در صورتی که زنان عالمه و صاحب تربیه باشند طبعاً اولاد آن مادر هم در آغوش او که مکتب نخستین اطفال گفته می شود و زیاده تر عمر گرنامه طفل به پیش مادر به صرف می رسد (سوپن و ظریفی، ۱۳۷۰: ص ۶۰)

امان الله معتقد بود که این ها میراث اسلام است و غرب با پیروی از تعالیم اسلامی به این جایگاه دست یافته است. مسلمان با بی اعتنائی به دین و احکام دینی خود، به این حال افتاده اند. لذا باید دین را احیا کرد آن چه که از دین متروک مانده را شناخت و به انجام مجدد آن مبادرت ورزید. (همان ص ۶۳)

مفاد درسی مکاتب زنانه با مکاتب پسران تفاوتی به اندازه ی زن و مرد داشت. در این مکاتب، کتاب هایی با عنوان " امان النسوان " (حصین، همان، ص ۷۸) تدریس می شد که موضوعاتی چون " اقتصاد خانواده؛ پرورش اطفال؛ خیاطی، پخت و پز و ساختن گل های مصنوعی " به دختران شش تا دوازده ساله، آموزش داده می شد. (نوید، همان، ص ۲۸۱)

سال ۱۹۲۴ م. دولت مکاتب زنانه را تعطیل کرد. یکی از دلایل و البته عمده دلایل؛ شورش ملای لنگ بود. با این حال، در سال بعد، این مکاتب در قصر شاه، دوباره فعالیت خود را از سر گرفتند. این بار امان الله قصد خود را برای تغییر در عرصه آموزش زنان، اعلام کرد. در حالی که اخبار روزنامه ها از ترفیع جایگاه اجتماعی زنان در کشورهای غربی گزارش می دادند؛ شاه در سال ۱۹۲۵ م. از تغییر مفاد درسی زنان، در آینده و تربیت آنان برای حضور در اجتماع و پذیرش مسئولیت

هایی مساوی با مردان، صحبت کرد. "باید اسب سواری و هنرهای ظریفه بیاموزند و اگر فرصتی مناسب پیش آید مثل زنان اروپا فن هواپیمایی را یاد بگیرند (نوید، همان، ص ۱۵۹)

زنان نیز همین خواسته را از شاه داشتند: اصول کارگری، رنجبری، زحمت کشی، فعالیت، جدیت، اخلاق، شهامت، عفت، تربیه و غیره که باعث اصلی زندگی و سرمایه داری و پیشرفت حقیقی است

بما بیاموزید» (پوپلزایی، همان، ص ۳۶۷)

ساخت مکاتب تخصصی هم از سال پایانی حکومت در دستور کار قرار گرفت. تاسیس مکتب رضیه یا امور منزل؛ مدرسه پرستاری و بیمارستان زنان نرسنگ جز لیست اصلاحات امان الله، در بازگشت از سفر اروپا بود. او گفته بود، علی رغم اصلاحات در تمام عرصه ها، موفق نشده است که عدالت واقعی را در جامعه خود برقرار نماید.

دانش آموزان در طول تحصیل، حق ازدواج نداشتند و برای ازدواج سن هجده سال برای زنان و بیست و دو سالگی برای مردان، تعیین و خیلی زود این قانون لغو شد. (پوهنوال محبوبه، ۱۳۷۳، ص ۵۵)

تعدادی از دانشجویان اعزامی به خارج از کشور در سال ۱۳۰۶ شمسی را زنان تشکیل می دادند. (پوپلزایی، همان، ص ۳۸۹/فرخ، ۱۳۷۱:ص ۴۶۶) این دختران شانرده نفر بودند. آنان بین دوازده تا پانزده سال، سن داشتند (طنین، همان، ص ۳۹) و به منظور تحصیل در رشته مامایی به ترکیه اعزام شدند. این کار بنا به دعوت و مشورت عصمت پاشا، وزیر وقت ترکیه، در سفر امان الله به آن کشور، توافق شده بود که با هزینه دولت اتاترک، این تعداد پذیرش شده بودند؛ تا ضمن فراگیری مامایی با آداب معاشرت و رفتارهای اجتماعی جدید نیز آشنا بشوند (پوپلزایی، همان، ص ۳۸۹)

اعتراض علما

علمای افغانستان، در سال پایانی حکومت امان الله، وی را به عنوان یک محارب و بدعت گزار تکفیر و از او سلب بیعت کردند. از هفده بند موجود در این تکفیر نامه، سه بند آن به اعتراض پیرامون نهاد پرده می باشند. جرایم امان الله پیرامون علم عبارتند از:

۱. رفتن زنان و دختران به مکاتب زنانه و تعلیم آنان توسط معلمان غیر مسلمان
۲. دختران که به سن بلوغ رسیده اند، در این مکاتب درس عقاید و اسلام نمی آموزند؛ بلکه در عقاید آن ها ایرادهایی پیدا شده و از نظر اخلاقی مشکل دارند.
۳. در تاریخ اسلام سابقه ندارد و رسم هم نیست که زنان مسلمان از دارالاسلام، بدون حضور و همراهی محارم خود به دارالکفر بروند تا ساعت و تاریخ انگلیسی فرا بگیرند. در تاریخ اسلام، هیچ کدام از شاهان چنین ظلمی نکرده بودند. (سند تکفیر امان الله، ۱۳۰۷)

مجموع این موارد به همراه چند مورد دیگر، کفر امان الله را ثابت می کرد و امان الله هم به این مطالب در طول حکومتش پاسخ می داد. البته واضح است که علما آن سخنان و توجیهات را کافی و درست ندانستند.

مدیریت مدارس زنانه، برعهده زنان خانواده شاهی بود. برای مثال، ملکه ثریا به همراه مادر و خواهر بزرگترش، در مدرسه مستورات مشغول بودند. سراج البنات، خواهر امیر امان الله، مدیریت مکتب عصمت را داشت.

در مکتب تدبیر منزل، اولویت با معلمان ترک و آلمانی بود. (تاسیس دیپلماسی مدرن افغانستان، همان، ص ۱۲۶) زنان ترک از بلاد عثمانی می آمدند و نه تنها هم دین، بلکه هم مذهب زنان افغانستان بودند. اما در کشور آنان، در زمینه تغییر شرایط زنان، گام هایی برداشته شده بود که در افغانستان، حتی جرات پرداختن به آن ها را تا سال ۱۳۰۷ شمسی نداشتند. به احتمال، این معلمان به همراه معلمان داخلی، شاگردان خود را با آن چه حقوق زن نامیده می شد؛ آشنا می کردند و این مساله به دور از تقلید از آداب معاشرت زنان غربی با مردان نبود. چراکه زنان را تعلیم یافته بی عفتی در مدارس زنانه می دانند.

"البته شریعت غرای احمدی و علمای دینی طرفدار تعلیم و تربیه شرعیه عالم نسون مطابق احکام اسلامی می باشند ولی نه به آن صورت حیا سوز و اوضاع جگر دوزیکه در عصر امانیه مکاتب نسون جریان داشته. دوشیزگان را به اخلاق سوء و آمال رذیله تشویق و عوض مفاد اضرار زیادی را به جامعه القا می کرد. ما طرفدار آزادی مشروعه نسوانیم ولی نه به اندازه ای که خارج دایره شرع انور بوده داعیه فسق و فجور و عیاشی و بی باکی را موجب شود. زن های ما فی صد صد تعلیم یافته فحاشی و بد اخلاقی شوند. (جریده نوروژ شماره ۳۱، ۱۳۰۹ش)

زنان اروپایی که در کسوت معلمی به میان پشتوها آمده، مسیونرهای مسیحی بودند (رشید، ۱۳۶۸: ص ۳۳) آن ها هم معلم مکاتب ابتدایی بودند و هم کار طبابت انجام می دادند. در سال ۱۸۵۷ م. سی و سه نفر از مردم پشتو به طور رسمی مسیحی شدند. اما در دوره امان الله، گزارشی مبنی بر مسیحی شدن و تغییر دین، آن هم با فعالیت معلمان، در دست نیست. آن چه می توان از اعتراض به این معلمان دریافت، بی اعتنایی به نهاد پرده و عدم رعایت قوانین اسلامی، پیرامون رابطه با مردان نامحرم است. رفتاری که به دختران افغانی هم آموخته می شد.

سفر زنان به ترکیه برای ادامه تحصیل و فراگیری پزشکی، به علت رفتن به دارالکفر و همچنین بدون همراهی مردان محرم، اشکالی دیگر بود که بر امان الله وارد شد. ملکه در این سفر، همسر یکی از کارکنان دولت را به عنوان سرپرست این دانش آموزان انتخاب کرد. این زن در کنار همسرش، غلام جیلانی خان، در ترکیه مسئولیت نظارت بر دختران افغانی را عهده دار شد. دختران در هنگام خروج از کشور به دستور ملکه، حجاب سنتی داشتند. (پوپلزایی، همان، ص ۳۸۹)

حاکم شنوار پس از کشف حجاب زنان؛ به منظور تبلیغ، زنان خانواده خود را به میان مردم شهر می فرستاد. مردم از این کار وی، دل خوشی نداشتند. غیر از آن، او می گفت، قرار است که تعدادی از دختران را انتخاب و به کابل بفرستند. (انیس، ۱۳۱۰: ص ۳۸) مردم از این سخن برداشت بدبینانه ای داشتند. آنان گمان می کردند، قرار است زنانشان برای امور غیر اخلاقی به کابل بروند. اوضاع در منطقه تا آن جا حساس بود که دسته هایی در این شهرها، مانع از خروج دانشجویان به خارج از کشور می شدند. لذا حکومت، دانشجویان اعزامی اعم از دختر و پسر را با محافظ (پوپلزایی، همان) از میان ایلات کولکان و یموت (فرخ، همان، ص ۴۶۶) عبور می دهد. این اقدام دولت، خشم مردم را برانگیخت و همچنین این ظن شایع شد که دختران افغانی برای مبادله به خارج فرستاده می شوند و ماموریت غیر اخلاقی دارند. (جریده نورو، همان) ترکیه پس از لغو خلافت و اصلاحات آتاترک از نظر علمای دیوبند، به دارالکفر مبدل شد. لذا اعتراض به اعزام زنان به کشوری غیر هم دین، باعث تشنج در میان طیف های مختلف بود.

جریده نورو در مقاله ای نوشت که این کار دولت، حتی با ساز و کار قانونی حاکم، هم همخوانی ندارد و اقدام شاه خودسرانه و قانون شکنانه بوده است.

چرا برخلاف عادات و رسوم ملی و عرف و آداب وطن و مقررات اسلامی در حالی که فرستادن دخترهای جوان را بدون سرپرست و محارم در حالی که از لسان اجنبی هم ناواقف بودند و دیانت اسلامی و روحیات ملی هم جواز نمی داد بدون تصویب مجلس وکلا و جرگه ملی و عدم موافقت قوم و مطنه قوی وقوع بغاوت از این حرکت در حالی که تعلیم آن ها به اصول شرعی در خود وطن هم ممکن بود در خارج چه لزوم داشت و وکلای جرگه ۱۳۰۷ مخصوصا در عدم ترسیل این دخترها از شما عهد گرفتند که نباید برخلاف ذوق و روحیات ملی ما این دوشیزه ها به خارج فرستاده شوند و شما با وجود پیمان نقض عهد کردید و آن ها را فرستادید. (جریده نورو همان)

در پایان عمر دولت امان الله، تعداد بانوان درس خوانده به هشتصد تن رسید. و این تعداد در قیاس با ینجاه و یک هزار فارغ التحصیل در طول این مدت ناچیز بود. اگر جمعیت افغانستان در این دوره ده میلیون نفر در نظر گرفته شود و نیز آمارهایی که در رابطه با آموزش در ده سال حکومت امانی را برای همه آن یکسان فرض کرد، آن گاه می توان گفت که از هر یک میلیون نفر، پنج هزار نفر با آموزش مدرن آشنایی یافته است. به عبارت دیگر، معادل پنج درصد کل جمعیت این جامعه توانستند از مکاتب جدید بهره مند شوند. برای هر صد و شصت و دو نفر از این تعداد تحصیل کرده، یک مدرسه وجود داشته است. با این تفاسیر زنان تنها می توانستند شش مدرسه از ۳۲۲ مدرسه دوره امان الله را به خود اختصاص بدهند.

نتیجه گیری

پژوهش فوق نشان می دهد که تلاش های اصلاح طلبان برای تغییر جایگاه زن در جامعه سنتی افغانستان تا چه میزان ناموفق بود و این ناکامی همچنان تا به امروز به قوت خود باقی است. اساس این تحقیق با وجود این که امان الله و یارانش تلاش کردند با استفاده از متون دینی و تفسیر نوی آن ها جامعه را با خود همراه نمایند اما تسلط نیروی مذهبی سنتی قوی تر از آن بود که اجازه بدهد تغییری ولو اندک در زمینه زنان ایجاد بشود.

امان الله با این که به درستی متوجه آگاه سازی زنان برای داشتن جامعه ای مترقی به آموزش آنان در کنار بسیاری موارد دیگر توجه کرد اما نتوانست موفق باشد و در نهایت اقداماتش منجر به خروج وی از دین شد.



منابع

- ارشاد النسوان
- اقبال لاهوری، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: سهامی انتشار، ۱۳۹۰.
- انیس، محی الدین، بحران و نجات، کابل: مطبوعه دولتی، ۱۳۱۰
- امان افغان
- بلک، آنتونی، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۵
- بهرامی، روح الله و بهنام صدری، کشف حجاب در افغانستان و سقوط امان الله، تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۷۵.
- پوهنوال محبوبه، لویه جرگه ها مظهر دموکراسی در افغانستان، ترجمه اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد، پیسور: بی نا، ۱۳۷۳.
- پیام، محمدعلی، نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان، کابل: ارگان نشراتی سید جمال حسینی، ۱۳۶۴.
- تاسیس دیپلماسی مدرن افغانستان، کابل: مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۸
- ترنر، برایان، ماکس وبر و اسلام، ترجمه سعید وصالی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۰.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل: انجمن ادب و تاریخ، ۱۳۴۹.
- داوودی ناصری، عبدالمجید، زمینه و پیشینه در جنبش اصلاحی در افغانستان، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، چاپ دوم، تهران: محمد ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۲.
- رشید، عنایت الله و دیگران، مبارزات علمای دینی کشور علیه استعمار انگلیس، کابل: بی نا، ۱۳۶۸
- سوبمن، نصرالله و ظریفی، فرهاد، نطق های اعلیحضرت امان الله خان غازی، کابل: مطبوعه دولتی، ۱۳۷۰.
- شرابی، هشام، روشنفکران عرب و غرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: وزارت خارجه، ۱۳۶۹.
- طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، چاپ دوم، تهران: عرفان، ۱۳۸۴.
- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: احسانی، ۱۳۷۴.
- فرخ، مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ دوم، تهران: نشر روح، ۱۳۷۱.
- فرهنگ، میر صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم: احسانی، ۱۳۷۴.
- الفنستون، پونت استوارت، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه محمد آصف فکرت، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹.

- متن کامل قوانین اساسی افغانستان (۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲)، با مقدمه سرور دانش، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴.
- نظامنامه نکاح، کابل: دارالسلطنه، ۱۳۰۲
- نوروز
- نوید، سنزل، افغانستان در عهد امانیه (واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله خان)، ترجمه محمد نعیم مجددی، چاپ دوم، کابل: احراری، ۱۳۸۸.
- وکیلی پوپلزایی، عزیزالدین، سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا (۱۳۰۶-۱۳۰۷) کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۶۴.
- ولیان، عبدالعظیم، اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی افغانستان، تهران: کتابفر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی